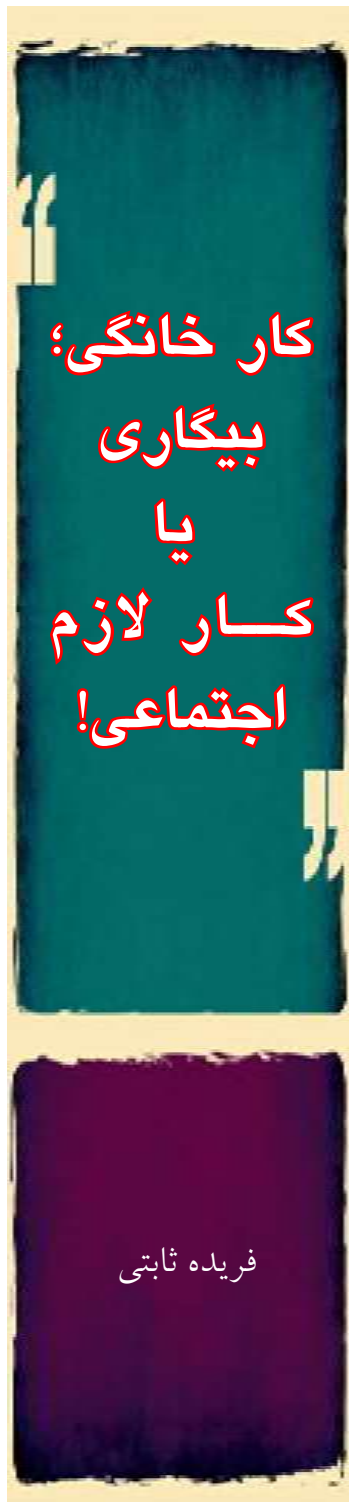


آیا کار خانگی زنان که در مقیاس عظیم میلیاردی انجام می شود، کاری تولیدی است؟ کاری مولد است؟ آیا اصولاً از نظر اقتصادی، کار است؟ آیا در زمره ی کار لازم اجتماعی است؟ این کار چه اهدافی را برآورده می کند؟ چرا کار ویژه ی زنان نام می گیرد؟ و چرا توسط شیخ و شاب تقدیس می شود؟ جایگاه کار خانگی در کجای محاسبات اقتصادی جامعه قرار دارد؟ چه مناسبات اجتماعی ای زیر لوای آن تجدید، تقویت و تحکیم می شود؟ از چه زمانی مساله ی کار خانگی به عنوان یک مساله ی اجتماعی مطرح شد و مورد انتقاد قرار گرفت؟ انتقادات از چه زاویه ی دیدی به مساله توجه کردند؟

اغلب تعریفی که از نظر اقتصادی از کار ارائه می دهند، تعریفی است که امروزه بسیاری از فعالیت های لازم انسانی اجتماعی را چه از نظر حفظ خود سیستم و چه از نظر عملی و اقتصادی در بر نمی گیرد. معمولاً، و به ویژه از نظر کلاسیک، کار را به عنوان فعالیتی روزانه تعریف می کنند که در خدمت تولید یک محصول است و آن را کار تولیدی و کار مولد به حساب می آورند که در اشکال تمام وقت، نیمه وقت، موقت، با قرارداد، بی قرارداد، سفید امضا و غیره می تواند باشد. هر کار دیگری غیر از آن را یا غیر مولد می بینند و یا اصلاً به عنوان کار و کار لازم در نظر نمی گیرند. کار خانگی زنان در زمره ی این گروه از کارها قرار می گیرد. باید گفت، که کار لازم اجتماعی مختص به بخش تولید نیست. کار بازتولیدی یکی از مکان های مهم کار لازم اجتماعی است. جامعه، و به ویژه جامعه ی سرمایه داری، برای بقای خود به حفظ و بازتولید نیروی انسانی فعلی و آتی نیاز دارد. نیازی مبرم، که هیچ اتوماسیونی نمی تواند جای آن را پر کند؛ زیرا هیچ ماشین سوپر پیش رفته ای هم به تنهایی نمی تواند ارزش اضافی ایجاد کند. نمی تواند بدون گذاشتن باری بر دوش سرمایه، نسل بعدی خود و نیروی کار آتی را تامین کند. کاری است، که اگر هم در رابطه ی پول - کالا - پول ننگند و اگر خود مستقیم ارزش اضافی ایجاد نکنند، دو نسل ایجاد کننده ی مستقیم ارزش اضافی را برای این کار آماده می کند. بنابراین، به کار خانگی نیاز است و کار خانگی، کار لازم اجتماعی است؛ کودکان نیاز به مراقبت دارند. نیاز به تر و خشک کردن دارند و این کار لازم اجتماعی است؛ سال مندان که عمری را برای سرمایه جان کنده اند، چه در

کار بیرون از خانه، چه کار خانگی، نیاز به مراقبت و محبت و توجه دارند و مراقبت از آنها - مثل کودکان - وظیفه ی جامعه است؛ پس کار خانگی، کار لازم اجتماعی است. کار خانگی اما با تمام کارهای دیگر تفاوت دارد. همه ی کارها به استثنای کار خانگی، مستلزم روابط اجتماعی نسبتاً گسترده اند. کارگر در مناسبات کاری، دوست و رفیق پیدا می کند. در گروه های مختلف شرکت می کند. با مسایل جدید آشنا می شود. تجربیات را منتقل و مبادله می کند. با جمع مبارزه می کند، شکست می خورد، برنده می شود و از آن می آموزد. با دیگران وارد تعامل، گفت و گو و عمل می شود. افق دیدش به طور نسبی گسترش می یابد. اما مناسبات کار خانگی اغلب خصوصی و منزوی است. مرد به سر کار می رود. بچه ها به مدرسه می روند، او می ماند با کار خانه که پایانی ندارد و مراقبت از کودکان و سال مندان، که کاری تمام روز است.

کار خانگی هم راه با تبعیض جنسیتی به عنوان وظیفه ی فامیلی زنانه شاید تاریخی به قدمت جوامع انسانی در دوران تاریخی داشته باشد. شاید بتوان گفت هم راه با آغاز تشکیل طبقات، که با ایجاد مالکیت خصوصی و شکل گیری خانواده ی پدرتبار هم راه بود، شکل گرفت و بر زنان تحمیل شد. در آن دوران طولانی جامعه ی مادر تبار، تقسیم کار جنسی خصلتی تبعیض آمیز نداشت. اما به تدریج با رشد تکنیک و ایجاد تغییرات در ابزارهای ساده ی کار، همه چیز در جامعه زیر و زبر شد. زنان از جایگاه تاریخی خود فرو افتادند و به سرعت مانند اشیاء، ابزار کار، کالا و برده، به تملک در آمدند. در تقسیم کار جدید، جایگاه او را نقشی که برایش تعیین کرده بودند، مشخص می کرد. می باید برای حفظ دارایی مالک خود، ارث بری به دنیا می آورد. می باید کارهای خانه را انجام می داد. غذا می پخت، رفت و روب می کرد، شرایط لازم را برای استراحت، تجدید قوا، ارضای جنسی و روحی مردش یا مالک اش فراهم می ساخت. در هیچ کجای این وظایف، خود او و نیازهایش مطرح نبود. نمی دانیم در اثنای تغییر این شرایط، که به ضرر زنان بود، آن ها چه کردند. آیا علیه آن جنگیدند؟ آیا به سادگی تسلیم شدند و نقش مقرر را پذیرفتند؟ و چگونه خود را با شرایط نکبت بار جدید وفق دادند؟ در گذر زمان اما، این تغییر به سنت تبدیل



فریده ثابتی



شد. سنتی دیرپا، که توسط نظام‌ها و مناسبات اجتماعی اقتصادی متفاوت و تاکنون مورد استفاده قرار گرفته است. و امروز هم، در قرن بیست و یکم، جامعه‌ی انسانی به عنوان یک مساله درگیر آن است. سؤال این است، که چرا خانواده و نقش زن در آن با سقوط فئودالیسم و قدرت‌گیری سرمایه‌داری، و به ویژه بعد از انقلاب صنعتی، تغییرات جدی‌ای که منجر به تغییر الگوی گلی‌اش شود، به خود ندید؟ بورژوازی و سرمایه‌داری، جهان را تغییر داد، اما نه به خاطر تغییر جهان، بلکه به خاطر منافع خود. در این راه، آن چه را که مُخل بود به دور انداخت. آن چه را که نبود و نیاز داشت، ایجاد کرد. آن چه را که در نفس خود برایش مفید فایده بود، اما نیاز به تغییر و تحول داشت، در راستای منافع خود به کار گرفت و تغییر لازم را در آن ایجاد کرد. به طور مثال، نیاز به تمرکز سیاسی را با ایجاد ملت واحد و حکومت واحد با قوانین، مرزها و منافع ملی طبقاتی، پاسخ داد و در زمانی دیگر منافع‌اش را در برداشتن مرزها و ایجاد دولت و حکومت و قوانین و منافع فراملی طبقاتی قاره‌ای پاسخ داد. دولت‌های ملی سابق و اتحادیه‌ی اروپای فعلی محصول این سیاست است.

خانواده، واحدی بود که از نظر اقتصادی اجتماعی بهترین تضمین‌کننده‌ی منافع او بود. مرد، خانواده را در اختیار می‌گرفت. از طریق او، اهداف خود را در خانواده دنبال و اعمال می‌کرد. نیروی کار آتی او تامین می‌شد. ایدئولوژی او، یعنی ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم از طریق خانواده، به کودکان تحمیل می‌شد. و نیروی کار بالفعل‌اش تجدید می‌شد. این سه وظیفه، یعنی سرپا نگه داشتن نیروی کار فعلی، آماده‌سازی نیروی کار آتی، و انتقال ایدئولوژی حاکم را، خانواده با تکیه بر شانه‌های زن خانه به خوبی انجام می‌داد؛ در نتیجه برای سرمایه‌امیتی والا داشت. به همین سبب، خانواده از جمله نهادهایی شد که سرمایه‌داری آن را از نظام‌های قبلی به ارث برد. او تقسیم کار سنتی، سلسله مراتب جنسیتی و پدر-مردسالاری را (نوعی از مناسبات اجتماعی مبتنی بر آن) به نفع خود به کار گرفت، لباس نو پوشاند، و مطابق میل خود آن را آذین کرد.

بعد از این سه وظیفه، خانواده به عنوان مصرف‌کننده‌ی تولیدات سرمایه‌نقش مهمی داشت. در این بخش، مدیریت با زن بود. این کار مدیریتی، اما بر خلاف سایر کارهای

مدیریتی، برای زن وجهه‌ی اجتماعی ایجاد نکرد. برای این کار، زن نه دست‌مزدی دریافت کرد و نه تا مدت‌ها، اهمیت کارش موضوع تحقیقات انستیتوها شد. حتا خود زنان نیز به کار خود، به عنوان یک کار لازم اجتماعی، ارجحی قابل‌نشدند و آن را به عنوان وظایف خانگی زنانه، به دختران خود منتقل کردند. تقسیم کار بر مبنای جنسیت را بدون هیچ فشار اجتماعی در خانه پیش بردند. ناآگاهانه، از شوق بازی‌های کودکانی دخترکان، به نفع منافع سرمایه‌عمل کردند. آن‌ها را با کار خانگی به عنوان وظیفه‌ی زنانه آشنا کردند و تعلیم دادند. حتا وقتی خواستند بین پسران و دختران در کارخانه تبعیض قابل‌نشوند، پسران را به خرید نان، یعنی کار خارج از خانه - استعاره‌ای از نان آور بودن- و دختران را به نظافت و جارو و شست‌وشو و تمیز کردن سبزی و غیره واداشتند. خود در بازتولید نقش سنتی زن، ناآگاهانه شریک شدند. به این طریق، پدر-مردسالاری و تبعیض و نابرابری جنسیتی، در گام‌های اول زندگی، به دختران تحمیل شد. حتا آگاه‌ترین زنان هم همین کار را انجام دادند.

بر اساس تحقیقی که در سال ۲۰۱۰ در آلمان انجام گرفت: «۳۵ درصد همه‌ی شرکت‌کنندگان بالاتر از هجده سال معتقد بودند، که بهتر است مرد تمام وقت کار کند و زن در خانه بماند و کار خانگی را انجام دهد. در غرب آلمان، ۴۰ درصد مردان و زنان و در شرق آلمان، ۱۷ درصد با این تقسیم‌کار سنتی جنسیتی موافق بودند، که به ترتیب مردان ۱۹ درصد و زنان ۱۶ درصد بود.» یک گزارش دیگر از سال ۲۰۰۶ نشان می‌دهد: «با وجود تغییر بسیار در دید مردم نسبت به این مساله، باز هم در زوج‌های جوان، مردان به سختی حاضر به مشارکت در کار خانگی هستند. در بهترین حالت فقط کمک می‌کنند، مثلاً در آماده کردن غذا، پهن و جمع و اتو کردن لباس، اما کار نظافت و مراقبت را بر دوش زن می‌گذارند. به این سبب، کماکان ۸۰ درصد کار مراقبتی به عهده‌ی زنان است.» بدون این کار، سیستم خدمات اجتماعی منفجر می‌شد. در ایران، مکرر گفته می‌شود، خیلی چیزها بر خلاف خواست حکومت گران تغییر کرده است. مردان جوان امروزی دیگر مثل پدران ما نیستند، که در خانه دست به سیاه و سفید نمی‌زدند. وقتی می‌پرسی چگونه تغییری، می‌گویند خیلی در کارخانه کمک می‌کنند. مسلماً این تغییری مثبت است، اما باز هم

کمک به زن نام دارد. یعنی باز هم پذیرفته می‌شود که کار خانگی، مراقبت از کودکان و بیماران و سال‌مندان، کار زن خانه است. اگر مرد، مهربان، متجدد و آگاه باشد و دل‌اش بخواهد و زنش را خیلی دوست داشته باشد، در این کارها به زن کمک خواهد کرد؛ مثلاً هفته‌ای یک بار کار جارو کردن خانه را انجام خواهد داد، یا در چیدن و جمع کردن سفره یا میز غذا، یا به خواباندن کودک، کمک خواهد کرد. این کمک‌ها اغلب مشروط است و در حضور غیر انجام نمی‌شود، یا بی‌میلی انجام می‌شود؛ زیرا خانواده یا دوستان، به جد یا به شوخی، او را به تمسخر خواهند گرفت. اما واقعیت این است، که مردان به دلیل نوع زندگی امروزی، که زن و مرد باید هر دو در خارج از خانه کار کنند و زنان نسبت به گذشته تحصیل کرده‌تر و آگاه‌تر به مسایل زنان هستند و هم‌چنین تاثیر مثبت وسایل ارتباطی عمومی مثل اینترنت و بالا رفتن سطح سواد در خود مردان، به این درک رسیده‌اند و با آن باز هم خانواده‌ی سنتی دچار تغییرات بیش‌تر شد.

سرمایه‌داری زنان را به بازار کار کشاند و موقعیت تنها نان آور بودن را از مرد گرفت؛ به این طریق، در دل خانواده‌ی سنتی، خانواده‌ی کارگری متولد شد. جنگ‌ها روند این کار را سرعت بخشیدند. مردان به جبهه فرستاده شدند و جای خالی آن‌ها را در محل‌های کار، به اجبار، زنان پر کردند. جنگ‌های اروپا نمونه‌ی بارز این تغییر و اجبار بودند. بعد از جنگ نیز کمبود جمعیت مرد، به خاطر کشتار جنگ و هم‌امتناع زنان در از دست دادن کار و از همه مهم‌تر منافع سرمایه‌به خاطر نیروی کار ارزان‌تر و به زعم صاحبان سرمایه «مطیع»، حضور زنان در محل‌های کار را پررنگ‌تر کرد. این توضیح البته مبین این نیست که قبل از این دوران، زنان نقشی در تامین مخارج خانواده نداشتند. در اصل، از گذشته‌ی دور تاکنون در بین توده‌های مردم، هیچ مردی نان آور تام و تمام خانه نبود و بدون کار خانگی زنان، سوا از کارهای سنتی اختصاص یافته به او، چرخ زندگی هیچ خانواده‌ای نمی‌چرخید. زنان بدون این که مشخص شود، و اعلام گردد، بخشی از مخارج خانه را به دوش می‌کشیدند. بسیاری از چیزهایی که امروزه از بازار خرید می‌شود، آن زمان توسط زنان در خانه تولید می‌شد، که شامل انواع مرباها، ترشی‌ها، لباس‌های زمستانه از ژاکت و پلور تا جوراب و کلاه





و دست کش، شیرینی های خانگی برای سال نو، مهمانی ها، جشن ها و اعیاد، خشک کردن سبزی، پختن نان، تهیه رب ها که گاهی برای فروش هم بود و کارهای صرفا اقتصادی برای فروش مثل بافتن گلیم و قالی و جاجیم، صنایع دستی، پشم ریزی و نخ تابی. در مناطق روستایی و کار کشاورزی حتا بیش تر کار کاشت و داشت و برداشت محصول و فروش آن توسط زنان انجام می گرفت. این امر هم به نفع مرد و هم به نفع دولت بود. مرد در جامعه سرفراز می شد، که بدون به حساب آورده شدن کار زن خانه، خانواده ای را با کار و فعالیت خود می گرداند، که تنها امری حیثیتی بود؛ اما سود اصلی را دولت از گردش اقتصادی این امر می برد. باید یادآوری کرد، که امروزه هم بخشی از زنان همین کارها از قبیل تمیز کردن و خشک کردن سبزی، تمیز کردن حبوبات، تهیه رب و مربا و انواع شیرینی های خانگی را - باز هم در خانه - برای شرکت ها و موسسات انجام می دهند و یا خود مستقیم برای مصرف مشتری های خانگی تولید می کنند و به آن ها می فروشند. حتا در کشورهای پیش رفته ی صنعتی، در سوپرمارکت های بزرگ زنجیره ای، هم بخشی به تولیدات خانگی اختصاص دارد که شامل انواع مرباها تا محصولات گوشتی است. هم چنین مغازه هایی وجود دارد، که به طور اختصاصی کارهای دستی زنان را می فروشند. هر یک از ما نیز در زندگی خانوادگی، یا در روابط پیرامونی خود، این امر را به یاد می آوریم. از کودکی به یاد دارم، که مادربزرگ در خانه رشته ی برشته تولید می کرد و به قنادی ها، یا زنانی که برای مصرف خانگی خود می خواستند، می فروخت و ما کودکان از بوی رشته ی برشته شده، دورش می پلکیدیم. گاهی با دست های کوچک مان رشته ها را تا می کردیم و بعد از پایان کار یک رشته ی داغ جایزه می گرفتیم. یا زمانی دیگر، او کیسه های برنج را برای تجار برنج سردوزی و آماده می کرد و با درآمد خود به مخارج خانواده کمک می نمود. او نان آور محسوب نمی شد، بلکه تنها کمک کننده بود. باز به یاد دارم، زمانی که دانش جو بودم، چهار دانش جو به ترتیب سن از یک خانه، هیچ کدام کمک مالی ای از خانواده نمی گرفتیم و با کار دانش جویی زندگی مان را اداره می کردیم، اما همیشه در شهرمان و در خیابان با تعریف و تمجید از پدرم توسط دوستانش مواجه می شدم که به پدرم آفرین می گفتند،

که سخت کار می کند و این همه مخارج را به تنهایی متقبل می شود و من می خندیدم و می گذاشتم آن ها در رویاهای مردسالارانه خود - که حتا هیچ جایی را به مادرم و من اختصاص نمی دادند- پرواز کنند.

خانواده ی کارگری و کار خانگی

در این طبقه مهم ترین عامل کشاندن زن به بازار کار، این بود که درآمد مرد کفاف مخارج زندگی را نمی داد. دست مزدی که طبق تعریف می بایست زندگی او، همسر و کودکانش را تامین کند، به دلیل روابط استثماری حاکم، پاسخ گوی مخارج زندگی نبود. در بسیاری از نقاط دنیا، از جمله ایران، هنوز هم این عامل مهم ترین نقش را بازی می کند. فشار کار بر زن کارگر، با توجه به چند جنبه بودن کار، نه تنها توان جسمی اش را به سرعت به تحلیل می برد، بلکه فشار روحی عظیمی را هم به او تحمیل می کند. بعد از حداقل هشت ساعت کار مزدی روزانه و نامالیقات اش، و متوسط دو ساعت زمان رفت و برگشت که ده ساعت از وقت زن کارگر را اشغال می کند، باید حدود دو ساعت کار قبل از صبحانه و بیرون رفتن را به آن اضافه کرد، سپس نوبت به خرید مایحتاج و تهیه ی غذای روز و فردا، نظافت و مرتب کردن خانه، رسیدگی به درس و مشق کودکان، نظافت و گفت و شنود و بازی با آن ها می رسد که اگر در مجموع برای همه ی این ها پنج ساعت در نظر بگیریم، می شود هفده ساعت کار مداوم بدون لحظه ای استراحت! بعد از این ساعات طولانی کار، تازه او می تواند بنشیند، پاهایش را دراز کند و با همسرش درباره ی کارهای

آتی، طرح ها و مشکلاتی که باید اجرا و حل شوند، مسایلی که حین کار با کارفرما و هم کاران اش پیش آمده، مسایل خانوادگی، برنامه ریزی دیدارهای فامیلی و جشن ها و مراسمی که در راه است و شاید اندکی هم درباره ی احساسات و عواطف شخصی دوطرفه صحبتی کند، و یا سر باز کردن گله ها از هم و دعوای کوچک و بزرگ که حول همین مسایل مطروحه رخ می دهد. اگر در مجموع دو ساعت را به آن اختصاص دهیم، می شود نوزده ساعت. بنابراین، تنها حدود پنج تا شش ساعت وقت برای خود دارد، که آن را هم خستگی و خواب می گیرد. به این طریق، زن زمانی برای اندیشه درباره ی خود ندارد؛ زمانی برای مطالعه و تدقیق در مسایل جامعه و جهان ندارد؛ زمانی برای به روز کردن اطلاعات خود - اصولا اگر فراتر از کارهایی که انجام می دهد، اطلاعاتی داشته باشد- ندارد؛ زمانی برای مشارکت و دخالت در امور جامعه و ارتقای خود ندارد؛ و همه چیزش برای دیگران است. تازه این زمانی است، که عضوی سال مند در خانه حضور نداشته باشد. بدین ترتیب می بینیم، که کار بیرون از خانه، بدون تغییر دیدگاه جامعه نسبت به کار خانگی، از طرفی به زن استقلال مالی داد و از طرف دیگر وظایف سنتی زن در خانواده های سنتی را حفظ کرد و حتا بار بیش تری را به آن ها تحمیل کرد. اکنون برداشت های متفاوتی از کار خانگی در جامعه ی ایران و بین زنان و مردان وجود دارد. بسیاری از زنانی که درآمد مستقل دارند و حتا کل مخارج خانواده را تامین می کنند، در حقیقت امر، استقلال مالی ندارند. داشتن درآمد مستقل یک امر است و چگونگی نگاه

به آن امر دیگری است. در ایران، نزدیک صد سال است که بخشی از زنان کار می کنند و درآمد مستقل دارند، اما تفکر حاکم در جامعه نسبت به کار زن، هم از طرف زنان و هم از طرف مردان، تغییر آن چنانی نکرده است. در جانب مردان روشن است که مردسالاری و سلطه ی مردانه و حق و حقوق ویژه برای آن ها، امتیازاتی است که نمی خواهند آن را از دست بدهند، مثل اجازه ی کار بیرون از خانه برای زن که مرد هروقت لازم دید می تواند از آن استفاده کند، مگر این که موقع عقد قرارداد ازدواج، این حق به زن از طرف مرد داده شود. اما در جانب زنان، این وضعیت به تسلیم در برابر سلطه، عدم آگاهی به حقوق خود و یا اصولاً نبودن و یا عدم رعایت حقوق زنان از طرف قانون، جامعه و خانواده برمی گردد. هر یک از ما زنانی را دیده ایم با تحصیلات بالا، شغل پُر درآمد با پرستیژ اجتماعی بالا، اما وقتی همین زنان وارد خانه می شوند از مادر بزرگ های شان هم بی حق و حقوق ترند. حتای حساب بانکی یا کارت بانکی شان توسط همسر کنترل می شود یا اصولاً در اختیار اوست و زن برای پول توجیبی خود باید از همسر تقاضای پول کند. زنانی هم هستند که استقلال مالی را در این می بینند، که درآمد خودشان مال خودشان است، آن را برای احتیاجات شخصی خود خرج می کنند، یا پس انداز می کنند، یا ملک و زمین به نام خود می خرند، اما تامین و اداره ی مخارج خانه را جزو وظایف مرد خانه می دانند و معتقدند مرد نان آور خانه است. نوع سومی از زنان هم هستند، که بعد از ازدواج به میل خود - حتا بدون اجبار یا رضایت همسر - مشاغل خود را ترک می کنند و می گویند: هرکس زن می گیرد، باید مخارج اش را هم به عهده بگیرد و دندش نرم شود. برای همه ی این موارد، من مثال های واقعی دارم، یعنی در ایران مساله تنها به مردان بر نمی گردد، بلکه به ثرم جامعه و درک غلط از حق و حقوق در هر دو جهت هم برمی گردد.

می آید. اما در خانه، مکان امن و آماده ای برایش وجود دارد. زمانی هم که بیکار است و در جست و جوی کار بین خانه و خیابان سرگردان است، نیاموخته که حداقل کار خانگی را از روی دوش زن که هم در بیرون و هم در خانه کار می کند، بردارد؛ زیرا سنتا آن را وظیفه ی زنانه می داند و انجام آن را برای خود، کسر شان! این پدیده در کشورهای پیش رفته ی صنعتی تا حدودی حل شده است و هستند مردان بسیاری که در خانه می مانند و کار خانگی را انجام می دهند، اما این جا هم هنوز این پدیده ثرم نیست و کماکان کار خانگی، مراقبت از کودکان و سال مندان فامیل، توسط زنان انجام می گیرد. «بر اساس یک پژوهش، که با بررسی کار دو هزار زن خانه دار در تهران در سال ۹۰ انجام شده، مشخص شده هر زن خانه دار تهرانی ماهانه هزار ۶۴۰ تومان ارزش ایجاد کرده است و جالب است بدانیم در سال ۹۰ حداقل دست مزد ماهانه ۳۳۰ هزار تومان بوده است. می دانیم که دست مزد، بهای نیروی کار است. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که بهای نیروی کار یعنی حداقل هزینه ی یک خانواده ی کارگری در آن سال ۹۷۰ هزار تومان بوده که ۶۴۰ هزار تومان از آن توسط کار رایگان زنان تامین شده است.» (در مقاله که تنها با امضای میترا بود، منبعی ذکر نشده بود.) هم چنین «بر اساس تحقیقی که در سال ۲۰۱۲-۲۰۱۳ در آلمان انجام گرفت و پنج هزار خانوار داوطلبانه در آن شرکت کردند، متوسط کار هفتگی بیرون از خانه ی زنان، که بابت آن مزد دریافت می کنند، مساوی ۱۶:۰۹ ساعت است. در مقابل، متوسط کار پرداخت نشده ی آن ها ۲۹:۲۹ ساعت است، که بیان گر این است که زنان معمولاً به دلیل ضرورت انجام کار خانگی، کارهای پاره وقت یا نیمه وقت دارند، اما در عوض وقت زیادی صرف کار پرداخت نشده می کنند.» گزارش شماره ی ۱۷۹ ادارات دولتی هم، که در تاریخ هجدهم مه ۲۰۱۵ منتشر شد، نشان می دهد، که: «دو سوم کار زنان را کار بدون دست مزد تشکیل می دهد که گذشته از کار خانگی، کارهای افتخاری را هم در بردارد. کارهای افتخاری معمولاً توسط زنان انجام می شود و مردان اکثراً زمانی در این زمینه فعال خواهند شد، که کار در خدمت پرستیژ اجتماعی آن ها قرار گیرد. در این گزارش، کار خانگی به طور هفتگی ۵۸ ساعت است که توسط والدین یا توسط زن تک سرپرست

انجام می گیرد. مردان در کار خانگی بیش تر بازی با بچه ها و سرگرم کردن آن ها، کار باغچه ای، کار تعمیراتی و تهیه ی غذا را انجام می دهند.» با توجه به این گزارش، یک زن خانه دار تک سرپرست با ۵۸ ساعت کار خانگی هفتگی، ۲۰ ساعت بیش از متوسط ۳۸ ساعت کار هفتگی رایج در آلمان کار می کند. یا به بیان دیگر، ۲۰ ساعت هم اضافه کاری انجام می دهد.

کار خانگی، امروزه مشکل زنان کارگر است. زنان خانواده های با درآمد خوب، خود را از بخشی از این کار خلاص کرده اند. این زنان، کار خانگی را به طور روزانه و یا هفتگی، به زنان کارگری سپرده اند که کارشان انجام کارهای خانگی است و با آن برای اداره ی زندگی خود درآمد کسب می کنند. این زنان، به ویژه در ایران و کشورهای مشابه، خود را سازمان نداده اند؛ درآمد پایینی دارند؛ حقوق کار، چون بیمه ی بیکاری و بیماری و از کارافتادگی یا بازنشستگی شامل حال شان نمی شود؛ به همین سبب، در سن پیری و عدم توانایی کار، محتاج کمک دیگران می شوند. در شهرهای بزرگ مثل تهران، افرادی غیر خود این کارگران - چه زن و چه مرد - اقدام به ثبت شرکت کرده، تنها برای چند نفر شناسنامه ی کاری درست می کنند، پول بیمه و بازنشستگی می دهند، ولی اکثریت کارگران را به طور سیاه و غیر قانونی به کار می فرستند و به این طریق بخشی بزرگی از آن چه را که به عنوان دست مزد آن ها دریافت می کنند، برای خود برمی دارند. معمولاً این کارها حتا در کشورهای پیش رفته هم در بخش رسمی ثبت نمی شود و به عنوان کار سیاه رقم می خورد. در اروپا و آمریکا اکثر این کارگران را مهاجرین، به ویژه از اروپای شرقی، آمریکای جنوبی، آفریقا و یا زنانی از دیگر مناطق فقیر دنیا، انجام می دهند. اگر انجام کار خانگی، به این طریق امکان پذیر است، باید کاری مثل سایر مشاغل به حساب آید و از همان حق و حقوق برخوردار باشد. همان گونه که کارگر در کارخانه ی نساجی و لباس دوزی، تولید اتوموبیل، تولید وسایل خانگی، و یا مدرسه و بیمارستان و اداره و دفتر، کار می کند؛ کارگرانی هم خواهند بود که کار خانگی شامل نظافت، رفت و روب خانه و غیره را انجام خواهند داد و مثل بقیه ی کارگران حقوق کار شامل آن ها هم خواهد شد. این کار لازم اجتماعی، اما نباید از کیسه ی کارگران، بلکه توسط دولت



سرمایه داری و سرمایه داران باید پرداخت شود. در این صورت، زنان از بخشی از کار خانگی رها خواهند شد و وقت آزاد بیش تری بعد از کار روزانه‌ی کارگری خود خواهند داشت.

کار خانگی و دست مزد

کار خانگی را نباید فقط از دید کار بدون مزد نگریم؛ زیرا در بطن آن نظرگاهی منزل دارد، که آن را مشروعیت می بخشد و امکان پذیر می سازد و این یک مسأله‌ی سیاسی می شود. در حقیقت این دو دید، امروزه در رابطه با کار خانگی زنان وجود دارد. مسأله اگر فقط به دادن مزد به کار خانگی منتهی شود، با آن فقط مقداری به درآمد خانواده اضافه می شود، اما به انزوای زن پایان نمی دهد. زن را وارد رابطه‌های اجتماعی نمی کند. مشارکت سیاسی - فرهنگی برایش فراهم نمی سازد. شانس پیش رفت، شانس آزمودن مشاغل دیگر و فرصت‌های شغلی دیگر را، گرچه که بازهم به دلیل تقسیم کار جنسیتی محدود است، هم چنان از او می گیرد. امکان مبارزه برای بهبود موقعیت شغلی، برای دست مزد بیش تر، برای ساعات کار کم تر و مبارزه برای رهایی از کار مزدی را از او می گیرد، به زندگی پبله وارث در گورستان آشپزخانه و فضای خانه رسمیت می دهد، و کار خانگی را برای زنان و یا بخشی از زنان طبقه‌ی کارگر که به این کار مشغول هستند، جاودانه می سازد؛ در حالی که در بیرون از خانه، در نظر و در عمل، فرد به یک طبقه تعلق دارد، به جمعی در یک مکان کار تعلق دارد، که مثل خودش کارگرند و استثمار می شوند. در چنین شرایطی،

کارگر خواهی نخواهی درک می کند که از حاصل کارش، سرمایه انباشته می شود. سود روی سود می آید. یاد می گیرد که با رفقای کارگرش صحبت کند و در عمل به هستی اجتماعی خود آگاه شود. مناسبات درونی سرمایه داری را درک کند. برای بهبود شرایط زندگی فعلی اش مبارزه کند و در عمل بفهمد، که این مبارزات کوچک و این بهبودهای اندک که باید هم انجام گیرد، اما چاره‌ی کار نیست. حتا با آن باز هم هشت اش گروی نه است. البته اگر دزدان آگاهی، یعنی رفرمیست‌های راست و چپ که در کمین اند، راحت اش بگذارند و او را خلع سلاح و زبان در کام نکنند.

در کار بیرون از خانه، شاید اخراج اش کنند، که آن وقت هم پروسه‌های دیگری را در پیش خواهد گرفت. مبارزه خواهد کرد؛ اعتراض خواهد کرد؛ رفقای کارگرش را به هم بستگی و حمایت دعوت خواهد کرد؛ یا با دیدن دوره‌های جدید، شغل جدیدی پیشه خواهد کرد، یا در کار خود با دیدن دوره‌های آموزش ضمن کار، به مهارت بیش تری دست خواهد یافت. اما در کار خانگی اصلاً چنین امکاناتی وجود ندارد. کار خانگی، طبیعی و در خور طبیعت و در قد و قواره‌ی زن جلوه داده می شود!

«چرا باید انسانی را که از لحاظ ساخت طبیعی - چه از لحاظ جسمی، چه از لحاظ عاطفی - برای یک منطقه‌ی ویژه‌ای از زندگی بشر ساخته شده، از آن منطقه‌ی ویژه جدا کنیم، به منطقه‌ی ویژه‌ی دیگری که برای یک ساخت دیگر، برای یک ترکیب دیگری خدای متعال آماده کرده، بکشانیم؟ چرا؟ این چه منطق عقلایی دارد، چه دل سوزی‌ای در

این هست؟ چرا باید کاری که مردانه است به زن داده بشود؟ این چه افتخاری است برای زن، که کاری را انجام بدهد که مردانه است؟» (علی خامنه‌ای، سی ام فروردین ۹۳) «زن اگر به دانش‌گاه می رود، برای این است که می خواهد مادری تحصیل کرده باشد.» (هاشمی رفسنجانی، تابستان ۷۵)

به او تحمیل می شود و از کودکی برایش تعیین می شود. این را در لباس‌ها و اسباب بازی‌های دخترانه شاهد هستیم؛ که یا برایش عروسک و گهواره و کالسکه‌ی بچه می خردند، یا دیگ و قابلمه و آشپزخانه. به این طریق، دختر برای کار مقدر آینده‌اش آماده می شود و در جمهوری اسلامی ایران، با رسیدن اش به نه سالگی، کودکی اش را و امنیت زندگی اش را از او می دزدند و طبق سنت اسلامی، جشن تکلیف برایش می گیرند تا زن بودنش را اعلام کنند و تجاوز و پدوفیلی را مشروعیت بدهند. بنابراین، زن احتیاجی هم به قرارداد کار ندارد تا معلوم شود چند ساعت باید کار کند. چه مقدار دست مزد خواهد گرفت و چه حق و حقوقی خواهد داشت. به این طریق، سرمایه - با کمک آداب و رسوم و ترم‌های فرهنگی پوسیده‌ی قرون و آموزش خانگی و عمومی - زن را برای پذیرش کار بی مزد و مواجب پرورش می دهد. به این طریق، سرمایه در خانه‌ی ما، در آشپزخانه‌ی ما، در اتاق خواب ما، وارد می شود و ما آن چه را که او می خواهد و دستور می دهد، برایش به میل خود انجام می دهیم. به او خدمت می کنیم تا نیروی کار فعلی اش توان از دست داده‌ی کار روزانه را جبران کند و برای استثمار روز بعد آماده شود. بچه تولید می کنیم تا کارگر آتی بخش‌های مختلف کار را آماده سازیم و چنین است، که کار سازمان‌های خدمات اجتماعی را قبضه می کنیم. کار مهد کودک را، کار کودکستان را، انجام می دهیم. هیچ کدام از این کارها، اما کار اقتصادی نام ندارد؛ مابه‌ازای اجتماعی ندارد؛ حمایت فعلی و تامین آتی ندارد. بعد از سال‌ها بیگاری، اگر ادامه‌ی زندگی مشترک برای زن دشوار شود، هم با چمدانی به بیرون انداخته می شود و حتا بچه‌اش به او تعلق ندارد، حاصل مادی سال‌های زندگی مشترک پیش کش! در این جا هم زن نمی فهمد، که چرا چنین شده است. همسر در بیرون از خانه کار کرده و مزد گرفته است، پس همه چیز حاصل کار اوست، و به او تعلق دارد که نان آور خانه است. اصلاً فکر هم نمی کند، که خود او هم در تمام این



مدت با جدیت کار کرده است. او کار خود را، طبق تربیتی که از پدر و مادر و جامعه گرفته است، وظیفه‌ی همسری و مادری خود می‌داند. زن اصلاً متوجه نمی‌شود که این کار طاقت فرسا را که تمام عمر درگیرش بوده است، واقعا به خاطر عشق به همسر و فرزند انجام نداده، بلکه برای عشق سرمایه به تصاحب کار غیر و فربه شدن به حساب دیگران انجام می‌داده است.

به این طریق، زن با کار خانگی قربانی حرص بی پایان سرمایه می‌شود؛ به همان گونه که رفقای ناشناخته‌ی کارگش، که او را به کارگری قبول ندارند، در مسلخ سرمایه قربانی می‌شوند؛ سرمایه بخش عمده‌ی حاصل کار آن‌ها را می‌دزدد و به آن‌ها تنها برای تجدید نیروی کارشان دست مزد می‌پردازد، سرمایه در خانه اما کُل حاصل کار زنان را می‌دزدد و برای مقاصد خود به طور مجانی تصاحب می‌کند، بدون این که مقاومتی در مقابلش انجام شود؛ بدون این که حرفی از قوانین کار و حقوق کار در میان باشد. سرمایه حتا عشق زن را نیز به تمسخر می‌گیرد. روز مادر درست می‌کند و زنان پُر فرزند را مادر نمونه می‌کند تا کسب و کار رونق گیرد. اگر زنان با مبارزات خود علیه سرمایه، خود امکانی برای روزی به نام روز زن فراهم کرده‌اند، آن را از درون تهی می‌کند تا باز هم کالاهای بنجل خود را به فروش برساند، سیل دیگ و قابلمه و وسایل منزل را به عنوان هدیه از طرف مردان روانه‌ی خانه‌ها می‌کند تا بار دیگر بر نقش تعیین شده‌شان مهر تأیید بزنند. خواست پرداخت دست مزد برای کار خانگی، زمانی می‌تواند به نفع زنان تمام شود که هم راه با مبارزه برای برقراری دست مزد کار خانگی و قبول آن به عنوان بخشی از کار مولد اجتماعی، مثل هر کار دیگری، باشد. خصلت زنانه از آن گرفته شود و کار واجب اجتماعی گردد؛ کاری گردد برای هر دو جنس. امکانات رایگان اجتماعی چون مهد کودک‌ها، کودکانستان‌ها، مراکز مراقبت از سالمندان، آشپزخانه‌های عمومی، رخت شوی خانه‌های عمومی، مراکز تفریحات سالم برای کودکان و بزرگسالان، مراکز دست‌رسی به اطلاعات و غیره گسترش یابد. قلمروهای مردانه و زنانه‌ی کار - مثل اختصاص بخش خدمات به زنان و صنعت به مردان - محو شود و همه‌ی امکانات و امتیازها از دست مزد تا ارتقای شغلی تا پول بازنشستگی تا مقرری بعد مرگ یکی از دو طرف و غیره به تساوی

به مردان و زنان تعلق گیرد. برقراری تنهای مزد برای کار خانگی، تبعیض نسبت به زنان را از بین نمی‌برد. این تبعیض بخشی از فرهنگ غالب در جامعه است.

خواست پرداخت دست مزد برای کار خانگی، مثل هر کار دیگری، باید برای سرمایه این طور برداشت شود، که «آن دورانی که از ما بیگاری می‌کشیدی» به پایان رسیده است. ما تقسیم کار جنسیتی را نمی‌پذیریم. ما به نقش تعیین شده‌ی زنانه پشت پا می‌زنیم. ما برداشت جامعه از نقش زن را به چالش می‌کشیم و تغییر می‌دهیم. ما نقشه‌ی سرمایه برای کار بردگی زنان را درهم می‌ریزیم. به این طریق، مبارزه برای قبول کار خانگی به عنوان کار لازم اجتماعی و پرداخت دست مزد برای انجام آن - خواه توسط زنان و یا هم راه با مردان انجام گیرد - حمله به منافع سرمایه است. تخمین زده می‌شود، که ارزش پولی کار خانگی تا یک سوم تولید اجتماعی جوامع امروزی را تشکیل می‌دهد. بنابراین، این مبارزه‌ای در درون طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه است؛ زیرا درست به اندازه‌ی دست مزد کار خانگی زنان و حواشی آن - که طبق محاسبات مقدارش بسیار فراتر از دست مزد پرداخت شده به دیگر کارگران توسط سرمایه است - منافع سرمایه کاهش می‌یابد و به این طریق سرمایه مجبور خواهد شد که برایش پول هزینه کند. وقتی این امر محقق شود، گزینه‌ی دیگری هم وجود خواهد داشت، که معنی‌اش این خواهد بود: ما مجبور به انجام کار خانگی نیستیم و تضمینی برای ادامه‌ی این کار نمی‌دهیم؛ ما مثل هر کارگر دیگری، آموزش ضمن کار می‌خواهیم؛ امکان ارتقای شغلی می‌خواهیم؛ افزایش دست مزد می‌خواهیم؛ کاهش ساعات کار می‌خواهیم؛ اصلاً می‌خواهیم کار دیگری را برای خود انتخاب کنیم؛ وظیفه‌ی تو، جامعه‌ی سرمایه‌داری و سرمایه است که امکان اجرای آن را مثل هر کار دیگر فراهم کنی؛ باید برای سال‌مندان به اندازه‌ی کافی مراکز مراقبتی روزانه و دایمی بسازی یا افرادی برای مراقبت از آن طی روز به خانه بفرستی؛ باید برای نوزادان و کودکان امکانات مراقبتی و نگاه‌داری بسازی. به این طریق، بسیاری از زنان و مردان مشغول به کار خواهند شد؛ نه، اصلاً چرا بگذاریم تو قواعد خود را در این مراکز به کودکان دیکته کنی و آن‌ها را برای پذیرش نقش‌های از پیش تعیین شده‌ی آتی آماده سازی. ما طرح می‌دهیم و به آن عمل

می‌کنیم، اما مخارج‌اش را تو باید بپردازی؛ ما نمی‌خواهیم در قفس خانه اسیر بمانیم؛ نمی‌خواهیم استعدادهای ما در گورستان آشپزخانه دفن شود؛ نمی‌خواهیم از طلوع خورشید تا دیروقت شب در حال سگ دو باشیم! می‌خواهیم بدانیم کار ما کی شروع می‌شود و ساعت پایان‌اش چه زمانی است؛ می‌خواهیم برای بهبود زندگی مان، و بهبود شرایط کارمان، مبارزه کنیم؛ پس باید بدانیم چه چیزی و چه کسانی در مقابل ما قرار دارند! می‌خواهیم با عشق به رختخواب برویم، نه از اجبار و وظیفه‌ی همسری؛ می‌خواهیم کودکان ما محصول عشق باشند، نه محصول یک رابطه‌ی اجباری.

همه‌ی کوشش ما برای تغییر این شرایط، یک مبارزه‌ی طبقاتی اجتماعی است. مبارزه علیه دیدگاه حاکم در رابطه با مساله‌ی زنان، که توسط سرمایه تجدید و تقویت می‌شود، مدرنیته می‌شود و پوسته‌ی جدیدی روی هسته‌ی کهنه‌ی آن کشیده می‌شود، مبارزه علیه مناسبات استثمارگرانه است که بار مخارج خود را بر دوش ما زنان و خانواده‌های کارگری می‌اندازد. مبارزه علیه سرمایه است، که از شانه‌های خسته‌ی ما به بالا می‌جهد. بنابراین، در این مبارزه، در این حمله به سرمایه که برایش مخارجی بیش از کار پرداخت شده‌ی تاکنونی فراهم می‌سازد، باید کُل طبقه‌ی کارگر هم راه شود. این حمله‌ای جان‌کاه برای سرمایه است، که کماکان و به اشکال مختلف در برابر آن مقاومت می‌کند. به طور مثال، در آلمان، مقادیر ناچیزی را به عنوان حق مادری به زنان می‌پردازند یا مقدار ناچیزی به حقوق بازنشستگی آن‌ها به خاطر داشتن فرزند اضافه می‌کنند. اما این مقادیر ناچیز در حقیقت ابزاری برای سرپوش گذاشتن بر مبارزات زنان برای تثبیت کار خانگی به عنوان یک کار اجتماعی و خفه کردن آن بود، که اما به هر حال به سرمایه تحمیل شد. این مبارزه به مفهوم سنگین شدن کفه‌ی ترازوی قدرت طبقه‌ی کارگر علیه طبقه‌ی سرمایه‌دار است. فهمیدن این واقعیت است، که سرمایه چه کاری با ما و هم طبقه‌ای‌ها مان می‌کند. این امر، آگاهی ما را از هسته‌ی طبقاتی مان بالا می‌برد. آن گاه اندیشه خواهیم کرد، که نیروی ما بر علیه سرمایه چه می‌کند و چه می‌تواند بکند.

مساله متاسفانه در رابطه با توده‌ی عظیم زنانی است، که موقعیت مقدر خود را پذیرفته‌اند و بُعد سیاسی آن را نمی‌شناسند. مساله در



رابطه با توده‌ی عظیم کارگرانی است، که هنوز در رابطه با زنان این گونه فکر می‌کنند. چگونه می‌شود این توده‌ی به هیچ گرفته شده‌ی منزوی در خانه، بردگی‌ای را که بر او تحمیل شده بشناسد و علیه آن مبارزه کند؟! چگونه می‌شود در هر خانه‌ای را، این آگاهی بگوید و زنان را به مسیر رهایی بکشاند؟! همه‌ی زنان را؛ چه آن‌ها که تنها در کُنج خانه در خدمت سرمایه‌اند، و چه آن‌ها که خدمت دوگانه در بیرون و درون خانه را در پرورده‌ی خود دارند. این مبارزه دیر زمانی است، که آغاز شده است. در رابطه با وضعیت اجتماعی زنان و چگونگی ورود آن‌ها به بازار کار، مطالعات و مطالبات زیادی بعد از رشد اولیه‌ی سرمایه‌داری در دست است. اما تقسیم کار جنسیتی به شکل جاری و مبارزه علیه بیگاری خانگی را فمینیسم، به ویژه بعد از دهه‌ی ۱۹۵۰، به مساله‌ی روز زنان تبدیل کرد که اکنون به درون مطالبات کارگری و حتی برنامه‌ی سازمان‌های چپ هم راه پیدا کرده است؛ گرچه فمینیسم، که در آغاز به شکل یک توده‌ی بی‌تعیین زنان به صورت همه‌ی زنان با هم بود و طبیعی بود که نتواند همان گونه باقی بماند، ضرورتاً تکه پاره شد و هر تکه‌ای بیان‌گر دیدگاهی شد که امروزه از فمینیسم اسلامی تا فمینیسم رادیکال را در بر دارد. بخشی تنها در مرحله‌ی پرداخت دست‌مزد به زنان در جازده‌اند و برخی دیگر آن را به مساله‌ی جنسیت، طبقه، نژاد و غیره پیوند زده‌اند و بخشی هم به مارگرت تاجر و مرکل و کلیتون و اشرافیتی از زنان دل‌خوش کرده‌اند، که پرداختن به آن‌ها خود موضوع مقاله‌ی دیگری می‌تواند باشد.

آیا گذاشتن بار مخارج کار خانگی بر دوش سرمایه‌امکان‌پذیر است؟ آن‌چه که در پنجاه سال گذشته در اروپا و آمریکا رخ داد، پاسخی نسبتاً مثبت به سؤال بالاست. اما اگر موفقیت در نیمه‌ی راه متوقف شد و به تغییرات جزئی برای توده‌ی زنان محدود ماند، به دلیل این است که این مبارزه تنها به وسیله‌ی زنان مطرح و به پیش برده شد. حضور زنان لیبرال و زنانی که حاصل مبارزه را در مشارکت زنان لیت در مسایل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و پیش‌رفت شغلی آن‌ها خلاصه می‌کنند و شکل همه‌باهمی و غیر طبقه‌ای جنبش، که رادیکالیسم جنبش را به محافظه‌کاری و سازش تبدیل کرد و سبب شکاف و سپس شقه شقه شدن آن شد، و عدم حضور و حمایت طبقه‌ی کارگر از مطالبات زنان، به

دلیل محدود بودن در فعالیت اتحادیه‌ای که مبارزه را تنها در افزایش درصدی به دست‌مزد سالانه یا هر دو سال یک بار می‌دید و به این ترتیب زنان را در این مبارزه تنها گذاشت، مهم‌ترین علل ایجادکننده‌ی موانع بر سر راه این مبارزه بودند. اما با وجود همه‌ی این مشکلات، در اثر این مبارزات، دولت بار بخشی از کار خانگی زنان در مورد کودکان را به عهده گرفت. به این ترتیب، کودکان می‌توانند از نوزادی تا پایان مدرسه‌ی ابتدایی مورد مراقبت قرار گیرند. تکالیف درسی‌شان را زیر نظر مربیان، بعد از پایان مدرسه و استراحت، انجام دهند. به کارهای فرهنگی بپردازند یا بازی کنند. اما صد البته که دولت سرمایه‌داری سعی می‌کند از زیر بار آن‌چه که به او در زمان اوج مبارزات کارگری تحمیل شده است، شانه خالی کند و همواره و همواره منابع کم‌تری را به این کارها اختصاص دهد یا بار مالی آن را به دوش خانواده‌ها منتقل کند. به عنوان مثال، در آلمان به دلیل کمبود مهد کودک، اغلب کودکان را از سن سه سالگی می‌پذیرند و خانواده باید از زمان حاملگی خود را برای پیدا کردن جای خالی در مهد کودک ثبت نام کند، در حالی که مثلاً برای کمک مالی به بانک‌ها در آغاز بحران اقتصادی جدید در سال ۲۰۰۸، دولت اندکی درنگ نکرد و پارلمان به سرعت کمک ۴۰۰ میلیارد یورویی را برای نجات بانک‌ها تصویب نمود. یا در ایران، در حالی که هزارها میلیارد تومان به سادگی ناپدید می‌شود، یا میلیاردها دلار برای گسترش جنگ در منطقه بدون پاسخ‌گویی به توده‌ها خرج می‌شود، یا صرف خرید موشک و آزمایشات آن می‌گردد، تعداد کودکان کار سر به میلیون‌ها نفر می‌زند و از ایجاد مهد کودک و کودکستان و مدارس مناسب و کافی صرف‌نظر می‌شود. می‌شود بخشی از این مشکلات را با مبارزه حل کرد. مشکل فقط مشکل زنان نیست، مشکل زندگی در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. مشکل توده‌های کارگر، طرف‌دیگرش سودتصاددی سرمایه‌است؛ پس باید این مخارج را توده‌ها از دوش خود بردارند و بر دوش سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری بگذارند. وقتی این کار انجام شود، باز هم به معنی این است که بخش کوچکی از کوه سرمایه‌ای که با استعمار توده‌های کارگر، در محل‌های کار بیرون و درون خانه ایجاد شده است، به خودشان برگردانده می‌شود. برای خودشان خرج می‌شود. ذره‌ای از آن،

حاصل رنج و کار سرمایه‌دار نیست. پس باید شیرخوارگاه‌های روزانه ایجاد شود یا برای هر مدتی که کودک احتیاج به مراقبت‌های ویژه دارد، سرمایه‌را وادار به پذیرش پرداخت کامل حقوق و مزایای مادر طی این مدت ساخت تا مادر در خانه بماند و کودک را بپرورد؛ باید مهد کودک و کودکستان، مدارس چند کارکردی، با آسایش‌گاه بعد درس، نهارخانه، کارگاه‌های کمک آموزشی، هنری، ورزشی و غیره در کنار مدرسه ایجاد شود؛ باید توزیع کتاب، لوازم التحریر و لباس مدرسه‌ی مجانی، مکان‌های مراقبت از کودکان بیمار ایجاد شود تا والدین با خیال راحت به سر کار خود بروند. این امر مستلزم این است، که کارگران اعم از زن و مرد، سرمایه‌داری را بشناسند، به حقوق خود آگاه باشند و برای آن علیه سرمایه‌مبارزه کنند؛ باید بر آن پای فشرد، که جامعه و دولت سرمایه‌داری و سرمایه‌داران مسئولیتی را که به نفع خود و برای تقویت سلطه‌ی خود بر دوش زنان گذاشته‌اند، به اجبار به عهده گیرند. آن کس که اکنون و آینده به کارگر نیاز دارد تا استشارشان کند، باید مخارج آماده‌سازی آن را هم تقبل کند. نمی‌شود که کارگر ساعت‌های طولانی در کارخانه، کارگاه، اداره، مدرسه، بیمارستان و مغازه جان بکند، تنها برای این که نیروی کار لازم سرمایه‌را برای حال و آینده‌ی آن تضمین کند، بدون این که خود لذتی از زندگی ببرد؛ بدون این که وقت آزاد تکامل و توسعه‌ی فکری، اجتماعی و فرهنگی خود را داشته باشد. مبارزه برای حقوق زنان، از جمله دریافت دست‌مزد برای کار خانگی، مبارزه‌ای طبقه‌ای است؛ اما اگر با مبارزه علیه موجودیت سرمایه‌داری هم راه نشود، اگر با مبارزه برای محو طبقات و استعمار طبقه‌ای هم راه نگیرد، اگر با مبارزه با تفکر و مناسبات مردسالارانه در کل جامعه و رهایی زنان از وابستگی به کنج آشپزخانه توأم نباشد، تنها اندکی ارتقای مادی در وضعیت این زنان خواهد بود نه رهایی واقعی، که اما باید برایش مبارزه شود و از آن به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری نقب زده شود.

ژوئن ۲۰۱۶

